

## Abstract 8

*Interdisciplinary Researches in Jurisprudence, Vol 7, No. 2 (Serial 14), Spring & Summer 2019*

### **Examining of Religion on the Basis of the Rule “Events are not left out of the law”**

**Mohammad Hasan Goli Shirdar\***  
**Sakineh Manzari Majid\*\***

Received: 12/02/2019  
Accepted: 17/08/2019

#### **Abstract**

The realm of the rulings of religion, based on the rule of "non-emptiness of the event of the Shari'a ruling", indicates the influence and guidance of religion in various areas of human life. The jurists have relied on religious and rational arguments to prove this rule. In this article, an attempt has been made to study the scope of mandatory sentences and its levels based on the mentioned rule in a descriptive-analytical manner, citing narrative reasons.

The research results indicate that; Religion rules over all the individual, social, economic, family and political dimensions of human life and all its periods, the world and the hereafter, and religion has not neglected any aspect of man or any period of his life, but for all things. And the periods of his life have legislated rules and laws; Thus, the broadest picture of Shari'a and Shari'a rulings is to say that the scope of Shari'a and Shari'a rulings is so vast that the founding rulings, the signature rulings, the rulings forged by authorized persons by God are all known as Shari'a rulings. Be. Hence, it is well-known that no event is free from ruling and whatever the ummah needs in all matters until the Day of Judgment, its ruling has been expressed by the Shari'a; But these rulings are sometimes expressed in a specific and detailed text and sometimes in general rulings and rules.

#### **Keywords**

The Realm of Religion, the Comprehensiveness of Religion, Events and Happenings, Rules and Laws, the Absence of Event.

---

\* Professor of Qom Seminary, Imam Sadegh University, Tehran, Iran golishirdar@gmail.com

\*\* PhD Student of the Department of Fiqh and Islamic Law Foundations at Edalat University, Tehran, Iran (Corresponding Author), manzari@whc.ir

## واکاوی قلمرو احکام دین بر مبنای قاعده «عدم خلو واقعه از حکم شرعی»

محمدحسن گلی شیردار\*

سکینه منظری مجید\*\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۲۶

### چکیده

قلمرو احکام دین بر مبنای قاعده «عدم خلو واقعه عن الحکم الشرعی» بیانگر تأثیرگذاری و هدایت دین در عرصه‌های گوناگون حیات بشر است. فقها برای اثبات این قاعده به ادله شرعی و عقلی تمسک کرده‌اند. در این نوشتار سعی شده به شیوه توصیفی تحلیلی، قلمرو احکام تکلیفی و مراتب آن بر مبنای قاعده مذکور با استناد به دلایل نقلی مورد بررسی قرار گیرد.

نتایج پژوهش حاکی از آن است که دین بر تمام ابعاد فردی، اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی و سیاسی زندگی انسان و تمام دوره‌های آن، دنیا و آخرت، حکومت دارد و دین هیچ بُعدی از ابعاد انسان یا دوره‌ای از دوره‌های حیات او را مهمل نگذارده و فراموش نکرده است بلکه برای همه شئون و دوره‌های حیات او احکام و قوانینی را تشریح نموده است؛ بدین‌سان که گسترده‌ترین تصویر از تشریح و احکام شرعی این است که بگوییم دایره تشریح و احکام شرعی آنقدر وسیع است که احکام تأسیسی، احکام امضائی، احکامی که با واسطه اشخاص مأذون از طرف خداوند جعل شده، همه به‌عنوان حکم شرعی شناخته می‌شود. از این رو مشهور بر این باورند که هیچ واقعه‌ای خالی از حکم نیست و هر آنچه که افت تا قیامت در کلیه امور به آن نیاز داشته، حکم آن از طرف شارع بیان شده است؛ لکن این احکام گاهی در ضمن نص خاص و جزائی و گاهی در ضمن احکام و قواعد کلی بیان شده است.

### واژگان کلیدی

قلمرو دین، جامعیت دین، وقایع و حوادث، احکام و قوانین، عدم خلو واقعه.

\* استاد مقطع خارج حوزه علمیه قم، عضو هیأت علمی دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران

golishirdar@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه عدالت، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

manzari@whc.ir

## مقدمه

یکی از مباحث مهم در خصوص حکم شرعی بحث از گستردگی احکام شرعی است که علما با عناوین مختلفی از قبیل گستردگی احکام شریعت، عمومیت احکام شرعی، قلمرو احکام دین، جامعیت شریعت یا به تعبیر قاعده «عدم خلو واقعه عن الحکم الشرعی» از این بحث یاد می‌کنند که امروزه به یکی از موضوعات مورد جدال و منازعه تبدیل شده و آراء مختلفی درباره آن وجود دارد. این بحث از اهمیت زیادی برخوردار است و آثار مهمی را به دنبال دارد.

مقصود از قلمرو احکام دین، بررسی «قاعده عدم خلو واقعه از حکم» است که در کتب فقهی و اصولی به آن اشاره شده است.

مسئله اصلی در این پژوهش این است که آیا همه وقایع عالم از ناحیه شرع دارای حکم هستند یا خیر؟ به عبارتی آیا همه وقایع و افعال و اعمال زندگی انسان امضائاً یا تأسیساً و کلیه یا جزئیةً از ناحیه شرع دارای حکم است یا خیر؟

باید به این نکته توجه داشته باشیم که وقتی سخن از قلمرو احکام به میان می‌آید لزوماً به معنای تأسیس حکمی از ناحیه شاعر نیست بلکه حتی احکام و قوانینی را که شارع امضاء کرده داخل در قلمرو احکام است و تشریح فقط به ایجاد و تأسیس حکم نیست بلکه تشریح یک معنای عامی دارد که شامل قوانین امضایی هم می‌شود؛ یعنی آن اموری که در بین عقلا متعارف بوده و شارع آن‌ها را امضاء یا حتی ردع کرده را نیز شامل می‌شود.

باید اذعان کرد که به این مسئله، به‌طور مستقل و جدی در علم فقه، اصول و حتی علم کلام پرداخته نشده است؛ به‌ویژه آنکه این مسئله در سخن امام خمینی (ره) مورد توجه قرار گرفته است. ایشان می‌فرمایند: «اسلام تمام جهاتی که انسان برای آن احتیاج دارد، برایش احکام دارد؛ احکامی که در اسلام آمده است، چه احکام سیاسی، چه احکامی که مربوط به حکومت است، چه احکامی که مربوط به اجتماع است، چه احکامی که مربوط به افراد است، چه احکامی که مربوط به فرهنگ اسلامی است، تمام این‌ها موافق با احتیاجات انسان است» (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۲۳۲).

از این رو در این نوشتار سعی بر آن است تا زمینه بحث جدی در این زمینه فراهم شود و در این پژوهش با کنکاش در مستندات نقلی، موضوع قلمرو احکام دین بر مبنای قاعده «عدم خلو واقعه عن الحکم الشرعی» مورد واکاوی و تحلیل قرار گیرد.

#### ۱. مفاهیم و مفردات

قبل از طرح محل نزاع، ابتدا سعی می‌شود مفاهیم و مفردات مرتبط با مسئله نظیر دین، حکم و عدم خلو واقعه به شرح ذیل تبیین گردد.

#### ۱-۱. دین

در لسان العرب دین در لغت به معنای «جزا، حساب، طاعت، ورع، سلطه و قهر و غلبه و نیز به معنای شریعت و آیین» معنا شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص. ۴۶۰). اما دین در تعبیر قرآن به «مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها» معنا شده است (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص. ۹۳). جامعیت دین یعنی در برداشتن دین، تمامی آنچه را که انسان برای رسیدن به اهداف خود نیاز دارد. از این رو می‌توان جامعیت دین را به حضور گسترده و شمول احکام در جمیع شئون حیات بشری تفسیر کرد؛ به طوری که در دین منطقه فراغی باقی نماند که دین شامل آن نشود و آن را فرا نگیرد. در حقیقت انسان در تمامی روابط خود، ضابطه الهی می‌خواهد و دین جامع، دینی است که متکفل بیان همین ضوابط و احکام الهی باشد (ایراندوست، ۱۳۷۸، ص. ۸۶).

متکلمان و فقیهان شیعه بر این باورند که هیچ فعلی از افعال مکلفان نیست، مگر اینکه برای آن حکمی نزد خداوند است (استرآبادی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص. ۲۷۷؛ بحرانی، بی‌تا، ج ۱، ص. ۴۵؛ غروی اصفهانی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص. ۳۴۱). برخی نیز ادعای اجماع کرده‌اند (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص. ۴۶۹؛ انصاری، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص. ۱۴۵؛ واعظ حسینی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص. ۴۴۵؛ آشتیانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص. ۸۶؛ کلاتری، ج ۲، ص. ۳۳۹).

## ۲-۱. حکم

حکم شرعی در آثار فقها با بیانات گوناگونی ذکر شده است از جمله اینکه: حکم تکلیفی خطاب شارع است که به افعال مکلفین به نحو اقتضا و یا تخییر تعلق می‌گیرد. (شهید اول، بی‌تا، ج ۱، ص. ۳۹؛ شهید ثانی، بی‌تا، ص. ۲۹؛ رشتی، بی‌تا، ص. ۸). مقصود از اقتضا، طلب و درخواست انجام و یا ترک فعل است و مقصود از تخییر اموری است که انجام و ترک آن یکسان است و مکلف اجازه دارد آن را انجام دهد و یا ترک نماید؛ که در اصطلاح آن را مباح می‌نامند.

شهید صدر (۱۴۱۸ق) در تعریف حکم می‌فرماید: حکم شرعی، قانون صادر شده از طرف خداوند برای تنظیم زندگی انسان است و خطابات شرعی در قرآن و سنت، حکم شرعی نیستند، بلکه بیان‌کننده و کاشف از حکم شرعی هستند (ج ۱، ص. ۵۲). حکم تشریحی الهی که همان اراده تشریحی الهی است، به لحاظ تعلق آن به فعل مکلف، به حکم تکلیفی و وضعی تقسیم می‌شود. حکم تکلیفی، حکم شرعی است که مستقیماً متعلق به افعال انسان می‌باشد و حکم وضعی، حکم شرعی است که مستقیماً متعلق به افعال انسان نیست (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۶۴).

همان‌طور که از ظاهر قاعده «منع خلو الوقایع عن الحکم» بر می‌آید، منظور از حکم در موضوع این قاعده، حکم تکلیفی با همه اقسام پنج‌گانه آن است حتی حکم به مباح؛ پس اگر چنین باشد، معنی قاعده این است که هیچ واقعه و حادثه‌ای خالی از حکم شرعی نیست، حتی اگر آن حکم شرعی، حکم به مباح باشد.

## ۳-۱. عدم خلو واقعه از حکم

یکی از مهم‌ترین قواعد اصولی که فقها بر آن اجماع دارند، قاعده عدم خلو واقعه از حکم است. این قاعده نفی یا منع خلو نام دارد؛ با پشتوانه‌ای عمیق از آیات، همچون «امروز دین شما را کامل کردم...» (مائده: ۳). خداوند تمام برنامه‌های لازم را برای سعادت انسان در دنیا و آخرت در قالب احکام و شریعت فرو فرستاده و هر آنچه بشر بدان نیاز دارد در کتاب آسمانی قرآن، بیان کرده است: «و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است...» (نحل: ۸۹) و «آن کتاب از هیچ چیز فروگذار نکرده است» (انعام: ۵۹).

همچنین روایات متعددی از جمله روایتی از امام صادق (ع) که فرموده‌اند: «خدا حلال و حرامی نیافریده جز آنکه برای آن مرزی مانند مرز خانه هست؛ آنچه از جاده است جزء جاده محسوب شود و آنچه از خانه است به خانه تعلق دارد. این احکام خدای متعال آن قدر جامع است تا آنجا که جریمه خراش و غیر خراش و یک تازیانه و نصف تازیانه در حلال و حرام خدا معین شده است» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص. ۵۹).

بنابراین دین بر تمام ابعاد فردی، اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی و سیاسی زندگی انسان و تمام دوره‌های آن، دنیا و آخرت، حکومت دارد. دین هیچ بُعدی از ابعاد انسان یا دوره‌ای از دوره‌های حیات او را مهمل نگذاشته و فراموش نکرده است بلکه برای همه شئون و دوره‌های حیات او احکام و قوانینی را تشریح نموده است. بدین‌سان، قلمرو دین، گسترده است و به حوزه شخصی اختصاص ندارد.

در نتیجه مشهور بر این باورند: «که هیچ واقعه‌ای خالی از حکم نیست لکن این احکام گاهی در ضمن نص خاص و جزئی و گاهی در ضمن احکام و قواعد کلی بیان شده. بر این اساس هر آنچه که امت تا قیامت در کلیه امور به آن نیاز داشته باشند حکم آن از طرف شارع بیان شده که باید توسط مجتهدان و فقها این احکام شرعی از متون دینی و اسناد متقن استخراج شود» (نائینی، ۱۳۷۶، ص. ۹۰ و ۹۷).

## ۲. حکم و رابطه آن‌ها با قاعده عدم خلو واقعه از حکم

در لسان فقها مشهور است که «هیچ حادثه‌ای خالی از حکم شرعی نیست» به این معنا که هیچ چیزی در زندگی ظهور و بروز پیدا نمی‌کند مگر این که آن چیز دارای حکمی شرعی باشد.

فقها و علما این مسئله را از امور یقینی می‌دانند و از آن به قاعده «عدم خلو واقعه عن الحکم الشرعی» در کتاب‌های اصولی یاد می‌کنند. اما با این حال در این باره به‌طور مجزا مبحثی ارائه نکرده‌اند به‌جز اندکی از علما مانند مرحوم نائینی (۱۳۷۶) که ایشان در کتاب فوائد الاصول این مسئله را مورد بحث قرار داده است (ص. ۱۳۲).

البته در خصوص این قاعده، اختلافاتی چند نیز قابل رؤیت است. برخی از این اختلافات عبارت‌اند از اینکه وقتی گفته می‌شود قلمرو احکام شرعی به قدری وسیع و گسترده است که همه وقایع مشمول حکم شرعی قرار می‌گیرد، آیا منظور از واقعه،

فعلی از افعال مکلفین است یا معنای واقعه اعم از فعل و حوادث است؟ اگر منظور از واقعه خصوص افعال مکلفین باشد در این صورت موضوع بحث در حکم تکلیفی است و اگر وقایع معنای عامی داشته باشد در این صورت بحث شامل احکام وضعیه هم خواهد شد.

سؤال دیگری که به ذهن می‌آید این است که آیا گستردگی و قلمرو احکام فقط مربوط به احکام واقعی است یا احکام ظاهری را هم شامل می‌شود؟

یک مرتبه از این گستردگی این است که بگوییم عدم خلو واقعه عن الحکم، منظور فقط حکم واقعی نیست بلکه شامل حکم ظاهری هم می‌شود و لزوماً به این معنا نیست که بگوییم در همه وقایع حکم واقعی وجود دارد، چه بسا در مواردی حکم ظاهری در مسئله وجود داشته باشد مثلاً طبق نظر عده‌ای، اصول عملیه که در موارد شک جعل شده یک حکم ظاهری است که موضع شرع را در مواردی که ما نمی‌دانیم مشخص کرده است. بنابراین مشخص می‌شود این موضوع، شعب و شاخه‌های مختلفی دارد اما بحث در این مجال در خصوص نظریه اصلی است که هیچ واقعه‌ای نیست مگر اینکه برای آن یک حکم شرعی وجود داشته باشد هرچند ذیل این نظریه اصلی، انظار و آراء مختلفی وجود داشته باشد.

در تثبیت و بیان مراد از قاعده و تحریر جایگاه نزاع در قاعده در ابتدا لازم است مبادی ورود به بحث از جمله روشن شدن کلیدواژه‌های قاعده، به بررسی حکم پرداخته شود چون حکم که موضوع در این قاعده است دارای اقسام متعددی است. از این رو در امر اول لازم است ارتباط آن قسم از احکامی که ممکن است با قاعده در ارتباط باشند به درستی شناخته شود. از این رو احتمالات مربوط به حکم و سؤالات قابل طرح عبارت‌اند از این‌که:

۱- آیا مراد از حکم اعم از مولوی و ارشادی است و یا مختص به مولوی است؛ یعنی اگر مولوی حکم ارشادی داشته باشد کافی است؟

۲- آیا مراد از حکم، مرحله انشاء است و یا مرحله فعلیت و یا مرحله تنجز؟

۳- آیا مراد حکم واقعی است یا شامل حکم ظاهری هم می‌شود؟ یعنی خلو واقعه از حکم ظاهری محذوری دارد یا نه؟

لازم است جهت روشن شدن ابعاد بحث، در دو مقام رابطه اقسام حکم با قاعده مذکور و بررسی مراتب حکم به تحلیل این موضوع پرداخت.

### ۳. مقام اول: رابطه اقسام حکم با قاعده

بررسی جهت اول از حیث انقسام حکم به این معناست که آیا حکم تکلیفی با تمام اقسام خودش داخل در موضوع قاعده است یا خیر؟

#### ۳-۱. رابطه حکم تکلیفی و وضعی با قاعده

همان‌طور که از ظاهر قاعده «منع خلو الوقایع عن الحکم» بر می‌آید، منظور از حکم در موضوع این قاعده، حکم تکلیفی با همه اقسام پنج‌گانه آن است حتی حکم به مباح؛ پس اگر چنین باشد معنی قاعده این است که هیچ واقعه و حادثه‌ای خالی از حکم شرعی نیست حتی اگر آن حکم شرعی حکم به مباح باشد.

بخشی از احکام تکلیفی الزامی هستند که شامل حکم و جوب و حرمت می‌باشند. بخش دیگر از احکام خمسسه ترجیحی هستند که شامل استحباب و کراهت هستند و بخشی هم مباح هستند. با توجه به مستندات که در بررسی درون دینی خواهد آمد، می‌توان این‌گونه تحلیل نمود که هر واقعه‌ای دارای حکمی است اما این که آن حکم حتماً الزامی است، دلیلی بر آن اقامه نشده است و یا این که ادعا کنیم در همه جا حکم الزامی وجود دارد بی‌دلیل می‌باشد؛ بلکه از ادله این برداشت می‌شود که در همه جا قانون و حکمی وجود دارد؛ اما اینکه این انشاء و واقع چیست، ممکن است و جوب، حرمت، استحباب، کراهت و یا حتی اباحه باشد. بنابراین شمول این‌ها به معنای شمول دو یا پنج مورد از این‌ها نیست بلکه به معنای شمول تمام این موارد می‌باشد. از طرف دیگر باید گفت اباحه تکلیفیه به دو بخش تقسیم می‌شود: اول اباحه اقتضایی، اباحه‌ای است بر اساس ملاک و غرض مولوی در جعل خطاب تخییر و اباحه. دوم اباحه غیر اقتضایی، اباحه ناشی از فقدان الزام به فعل یا ترک است (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۱۶۴).

به عبارتی اباحه لا اقتضایی، ناشی می‌شود از «عدم وجود مصلحت ملزومه یا مرجحه فی الفعل او الترتک». وقتی که شارع نگاه می‌کند، می‌بیند مصلحت ملزومه یا مرجحه‌ای در فعل یا در ترک نیست، نتیجه آن اباحه لا اقتضایی می‌شود و اباحه اقتضایی مواردی



است که شارع مصلحتی را در ترخیص و آزادی می‌بیند یعنی چیز اضافه‌ای از لا اقتضاء است، اصلاً مصلحت این است که راحت بگیرد و آزاد بگذارد. امام خمینی (ره) (بی‌تا) معتقد است که اباحه لاقتضائیه، امکان ندارد شرعی باشد و وقتی حکم شرعی نباشد حکم عقلی است. ایشان در کتاب بیع می‌فرمایند: مباحات بر دو قسم‌اند؛ برخی از آن‌ها اقتضایی ندارند؛ یعنی موضوعاتشان حکمی از احکام را اقتضا نمی‌کند؛ که چنین اباحه‌ای عقلی است نه شرعی؛ و برخی از آن‌ها چنین اقتضایی دارند (ج ۵، ص ۱۷۴).

ایشان در تهذیب الأصول نیز می‌فرمایند: اباحه‌ای که مسبب از اقتضای تساوی است، اباحه شرعیه نام دارد و از احکام شمرده می‌شود. اما اگر فرض کنیم که واقعه و موضوعی اصلاً اقتضایی ندارد، به‌ناچار باید بگوییم که حکم شرعی هم ندارد؛ چون جعل اباحه بدون هیچ ملاکی، لغو محسوب می‌شود. پس قهراً بر اباحه عقلیه منطبق شده و خالی از جواز شرعی است (خمینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۳۵).

اما شهید صدر (۱۴۱۸ق) می‌گوید ملاک اباحه، گاهی اقتضایی است و گاهی غیر اقتضایی؛ زیرا اباحه گاهی ناشی از وجود ملاکی در مطلق‌العنان بودن و سعه داشتن مکلف است و گاهی ناشی از این است که فعل مباح، هیچ ملاکی ندارد (ج ۳، ص ۲۸). در اینجا مسئله‌ای که پیش می‌آید این است که آیا اباحه لاقتضایی را می‌توان از اقسام احکام تکلیفیه بشمار آورد یا خیر؟

اگر بپذیریم که اباحه لاقتضایی حکم شرعی است حداقل این است که نفس جعل حکم، ملاکی دارد که مصلحتی را تعقیب می‌کند؛ یعنی می‌پذیریم که نه در خود فعل مصلحت وجود دارد و نه مصلحت رها کردن و آزاد گذاشتن مکلف مطرح است، بلکه می‌گوییم نفس جعل حکم، ملاکی است که مصلحتی را تعقیب می‌کند، همان‌طور که می‌دانیم برنامه کلی دین برای این است که به سعادت و صلاح انسان کمک کند لکن گاهی تأثیر یک فعل به‌عنوان جزئی از مجموعه افعال ملاحظه می‌شود؛ یعنی تأثیر یک فعل را در منظومه افعال انسان ملاحظه می‌کنیم و گاهی تأثیر یک فعل را بما هو فعل با قطع نظر از منظومه افعال مورد بررسی قرار می‌دهیم، در اباحه لاقتضایی حداقل این است که اموری که توسط شارع مباح شده و اقتضاء فعل و ترک در آن‌ها نبوده خودش

ممکن است بما آنه فعل<sup>۱۱</sup> خاص<sup>۱۲</sup> تأثیری در صلاح و فساد انسان نداشته باشد اما وقتی این فعل و حکم در مجموع احکام و در ضمن منظومه‌ای از احکام مربوط به افعال ملاحظه می‌شود آن وقت است که تأثیر خودش را در صلاح و فساد انسان خواهد گذاشت.

می‌توان گفت اباحه اقتضائی مانند بقیه احکام مجعول است؛ به شکل ایجابی قضیه مجعول است و جعل دارد. اما در اباحه لا اقتضائی شارع جعل دارد یعنی مبادی این حکم همان عدم است. مبادی او، امور عدمی است. عدم مصلحت لازمه یا راجحه در فعل أو الترتک. این مبدأ امر عدمی است. جزء مبادی حکم، عدم است و شارع بر اساس آن عدم، اعتبار می‌کند؛ یعنی در اباحه لا اقتضائی شارع در مبادی حکم، «ملاحظه عدم مصلحت لازمه أو الراجحه فی الفعل أو الترتک» حالت عدمی است؛ اما همین را ملاک قرار می‌دهد برای این‌که جعل کند و بگوید که آزادید و مباح است.

«بنابراین تفاوت اباحه اقتضائی و لا اقتضائی در نوع جعل نیست هر دو را شارع اعتبار کرده؛ بلکه تفاوت در مبادی حکم است» (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۶۹).

یا می‌توان قائل شد به این‌که در اباحه، عدم جعل است منتهی عدم جعلی که با توجه و التفات است؛ یعنی عدم ملکه؛ شارع دیده است که مصلحت راجحه یا لازمه‌ای در فعل یا ترک نیست و با این علم و التفات، حکمی را جعل نکرده است؛ که در واقع عدم ملکه است (بروجردی، بی‌تا، ج ۱، ص. ۲۱۰).

اما اگر اباحه لا اقتضائی را قسمی از اقسام خمسسه تکلیفیه بدانیم و بگوییم احکام تکلیفیه فقط بر چهار قسم است. بالاخره اباحه لا اقتضائی طبق این نظر از احکام عقلیه است همان‌طور که امام (ره) با این نظر موافق هستند. منظور از اینکه گفته می‌شود اباحه لا اقتضائی، حکم عقلی است؛ یعنی همان عدم حکم قبل از شرع و همان اباحه اصلیه است که شارع در مورد آن جعل جدیدی ندارد. حال که اباحه لا اقتضائیه حکم عقلی است بالاخره تأیید و امضاء شارع در موارد حکم عقلی قابل انکار نیست چون خود عقل از مراجع و منابعی است که در عداد مراجع و منابع تشریح یا کشف حکم قرار داده شده است؛ یعنی اگر یک حکم عقلی باشد به‌وسیله عقل می‌توان احکام شرعی را کشف کرد پس باز هم اباحه در دایره شریعت قرار می‌گیرد.

پس اگر گفته شود اباحه لا اقتضائیه حکم شرعی نیست و حکم عقلی است، در این صورت هم هیچ منافاتی با انتساب این حکم به شریعت نیست و هیچ اشکالی پیش نمی‌آید که بگوییم این حکم هم مورد امضاء و تأیید شارع است ولو از طریق اینکه خود عقل یک حجت باطنی است و آنچه را که بگوید حجت است.

از این رو اگر اباحه لا اقتضائیه را از احکام خمسسه تکلیفیه ندانیم، در دایره احکام عقلی قرار می‌گیرد و همان اباحه اصلیه است که شارع در این موارد حکمی تأسیس نکرده چون عقل آن را درک کرده است ولی نمی‌توان گفت چون عقل حکم کرده پس از دایره شرع خارج است بلکه گستردگی و عمومیتی که برای احکام شرعی گفته می‌شود شامل این موارد هم می‌شود و حتی همان مقداری را هم که عقل درک کرده و شرع چیزی نگفته داخل در محدوده شریعت است؛ چون تأیید شارع به همان بیانی که عرض شد وجود دارد و تأثیرش هم در صلاح و فساد واضح است چون بر فرض که اباحه از احکام عقلیه باشد باز هم به لحاظ منظومه افعال و اعمال انسان در افعال و اعمال انسان تأثیر دارد.

علت این شمول این است که اباحه‌ی اقتضائیه عنایت دارد و دارای حکم وجودی است و اباحه‌ی لا اقتضائیه هم نوعی حکم است منتهی با نگاه عدم ملکه؛ یعنی این حکم شأنیت این را داشته است که الزام یا ترجیحی بیاید و نیامده است در واقع اباحه‌ی لا اقتضائیه «عدم الحکم فیما شأنه الحکم» می‌باشد (اصفهانی، ۱۳۷۴ق، ج ۴، ص. ۱۳۷).

از این رو است که بعید است از آن ادله استفاده شود که گفته شود؛ احکام الزامی، ترجیحی و یا اباحه‌ی اقتضائیه شمول دارد. بنابراین احتمال دیگری به دست می‌آید با این بیان که این شمول حکم واقعی که در اینجا مطرح می‌شود اعم است از الزام و ترجیح و اباحه؛ و اباحه هم اعم است از اباحه‌ی اقتضائیه و اباحه‌ی لا اقتضائیه.

بنابراین زمانی که می‌گوییم «لکل واقعه حکم»، یکی از این احکام اباحه است؛ پس هر واقعه‌ای یکی از این پنج حکم را دارد که یکی از آن اباحه است و اباحه همه این اقسام را می‌گیرد. از این رو فقه، فقط متکفل احکام الزامی نیست بلکه متکفل احکام

رجحانی هم هست و به همین دلیل می‌گوییم که دامنه فقه مختص به احکام الزامی نیست بلکه فقه شامل اباحه هم می‌شود.

اگر می‌گوییم «لکل واقعه حکم» یعنی همه احکام خمس و مقصود این است که همه رفتارهایی که از انسان مکلف صادر می‌شود، در نگاه فقهی و از زاویه دید فقهی یکی از این پنج حکم و اباحه هم اگر هست بر اساس یکی از آن سه قسم وجود دارد و خالی از این شمول نیست.

سؤالی دیگری که در این بحث می‌توان پرسید این است که آیا حادثه و یا واقعه‌ای از حکم وضعی خالی می‌باشد یا خیر؟ آنچه از عبارات‌های علما پیداست بیانگر این مطلب است که به‌طور قطعی احکام وضعی از اساس از موضوع این بحث خارج است. آنچه که تصور می‌شود این است که جایی برای بحث در احکام وضعی وجود ندارد چون مقصود ما از حادثه، فعل است و همان‌طور که می‌دانیم اکثر احکام وضعی به افعال تعلق نمی‌گیرند بلکه متعلق احکام وضعی یا خود مکلفین هستند و یا چیزهای خارجی؛ که در این صورت طبیعی است که برخی از افعال، از احکام وضعی خالی باشند.

### ۳-۲. رابطه حکم واقعی و ظاهری با قاعده

در تقسیمی دیگر حکم تقسیم می‌شود به حکم واقعی و ظاهری. در اینجا ضروری است از جایگاه حکم واقعی و ظاهری در محل نزاع سؤال کنیم که آیا نزاع شامل هر دو حکم ظاهری و واقعی می‌شود و یا اختصاص به یکی از آن دو دارد و دیگری از محل بحث خارج است.

به عبارتی آیا در مرحله ظاهری هم این قاعده «لکل واقعه حکم» وجود دارد یا خیر؟ به این معنا که هر حکم واقعی از لحاظ ظاهری و در مقام ظاهر هم دارای حکمی باشد.

جواب این است که در مرحله اول، امکان این دارد که هر دو قسم داخل در محل نزاع باشند ولی آنچه که در کلمات بعضی از علما تصریح به آن شده است بنا بر آنچه توضیحات آن بعداً می‌آید و با توجه به دلیل‌هایی که اقامه شده است، مسئله اختصاص به حکم واقعی دارد و حکم ظاهری از موضوع قاعده خارج است.

در واقع از طریق روایاتی که برای «لکلّ واقعه حکم» به آنها تمسک می‌شود، نمی‌توان به پاسخ سؤال از لحاظ ظاهری رسید؛ به عبارتی این روایات فقط مربوط به حکم واقعی است. اما این سؤال که آیا حکم ظاهری هم شمول دارد یا خیر، تابع مسائل دیگری است.

اما «اصول عملیه» به شرطی که فقط مقصود اصول شرعی باشد، اختلاف وجود دارد. افرادی معتقدند که وقایعی وجود دارد که در آنها به قطع نمی‌رسیم و اماره هم وجود ندارد و قواعد عامه‌ای هم که مدلول روایات هستند شامل این موارد نمی‌شوند و نهایتاً بایستی سراغ اصول عملیه برویم و اطلاق اصول عملیه شرعیه هم در برخی از موارد تمام‌کننده نیستند یعنی ممکن است مثلاً برائت در برخی موارد جاری نشود. اگر مواردی از این قبیل وجود داشته باشد، اصول عملیه شرعیه هم دامنه محدودی داشته و به این نتیجه می‌رسیم که برخی از موارد تحت اصول عملیه شرعیه هم قرار نمی‌گیرند و نهایتاً بایستی به سراغ اصول عقلیه رفته که در برخی از موارد این‌ها مفاد شرعیه نیستند؛ پس می‌توان گفت واقعاً اصول احکام ظاهریه را با دلیل معینی نمی‌توان حکم به شمولشان کرد و بایستی دید که آیا در متن واقع شمول دارند یا خیر.

ما مجموعه قطع و امارات و اصول عملیه شرعیه را که در نظر بگیریم، بخش معظمی از وقایع را شامل می‌شود اما درعین حال ممکن است مواردی از قلمرو اصول عملیه شرعیه بیرون بماند؛ و لذا ممکن است در مواقعی گفته شود که در اینجا حکم ظاهری شرعی وجود ندارد؛ اما در هر حال حکم عقلی در جایی وجود دارد.

بنابراین در صورتی که این مهلت را بپذیریم، در پاسخ به این سؤال بر اساس استقراء می‌توان این‌گونه گفت که اگر اصول عقلی را کنار بگذاریم، در برخی موارد شمول ندارد، اما اگر اصول عملیه عقلیه را در کنار این ادله قرار دهیم، هیچ واقعه‌ای باقی نمی‌ماند مگر اینکه با قطع یا اماره یا اصل شرعی و یا اصل عملی عقلی، حکم آن معلوم می‌شود. اما اگر اصل عملی عقلی را کنار بگذاریم، موارد محدود و معدودی وجودی دارند که از تحت امر ظاهری شرعی خارج‌اند.

بنابراین، عمده‌ی بحث ما این است که آن دسته از ادله شمول احکام که تصویب را نفی می‌کنند، مربوط به احکام واقعی می‌باشند اما در احکام ظاهری شمول یا عدم

شمول آن استقرائی می‌باشد و باید دید که در متن واقع، دامنه این ادله تا چه حد می‌باشد که این دامنه در صورتی که اصول عملیه به آن اضافه شود، بسیار وسیع می‌شوند اما ممکن است مواردی وجود داشته باشد که دلیل شرعی برای آن یافت نشود.

برخی نیز معتقدند «لکلّ واقعۀ حکمّ ظاهری» که این نیز امر استقرائی است و استقراء هم در اینجا می‌گوید که شمول دارد مگر در موارد بسیار محدود. گاهی هم گفته می‌شود آنچه را که شیخ انصاری (۱۴۱۶ق) بدین شرح بیان داشته است که «در جریان اصول عملیه، حصر عقلی است و از توضیحات است که معنای این سخن (محصور بودن مجاری اصول عملیه) این است که عقل حکم می‌کند هیچ واقعه از حکم ظاهری نیز خالی نباشد» (ج ۱، ص ۲۵).

بنابراین در شمول احکام واقعی، مقصود احکام واقعی اوّلی می‌باشد، به این معنا که هر فعلی بما آنه فعل و با عناوین ذاتی آن فعل، حکمی در واقع دارد اما حکم عنوان ثانوی در این‌ها وجود ندارد چراکه ظاهر این ادله این است که هر فعلی بماهوهو دارای حکم است و لذا همان‌طور که در نکته اول گفته شد مقصود در قاعده مذکور، حکم واقعی است و کاری به حکم ظاهری ندارد، ظاهر این ادله هم همان حکم به عنوان اوّلی است که شمول و اطلاق دارد.

اما در بسیاری از موارد حکم اوّلی با یک حکم ثانوی تبدل پیدا می‌کند که این حالت بر حسب استقراء می‌باشد که دیده می‌شود در مواردی حکم ثانوی‌ای آمده و حکم اوّلی را تغییر و تبدل می‌کند که این امر نیازمند دلیل است و لذا هر چیزی دارای حکم اولی واقعی است اما این امکان وجود دارد که گاهی این حکم اولی با یک عنوان ثانوی تبدل پیدا کند و هنگامی که این حکم ثانوی پدیدار شد، خودش مصداق آن حکم و قاعده کلی می‌باشد.

بنابراین در این قاعده گفته می‌شود که هر چیزی با قطع نظر از شرایط ظاهری و یا عناوین ثانوی و یا عناوین ولایی، دارای حکمی است؛ اما در برخی موارد عناوین ثانویه‌ای وجود دارد که حکم واقع را مبدل می‌کند؛ همان‌طور که عیناً همین مسئله در حکم ولایی هم وجود دارد. به این بیان که اگر حکم ولایی، مسئله‌ای را تغییر دهد،

قاعده و قانون، همان وجود حکم اولی در همه‌ی وقایع می‌باشد، از این رو اگر عنوان ثانوی یا عنوان ولایی وارد شود، این حکم اولی تبدیل پیدا می‌کند و لذا تبدیل احکام اولیه با احکام ثانویه یا احکام ولاییه، یک واقعیت است و هیچ تردیدی در آن نیست.

### ۳-۳. رابطه حکم مولوی و ارشادی با قاعده

محقق شعرانی حکم شرعی را به حکم مولوی و ارشادی تقسیم کرده است پس ادعای داخل بودن هر دو قسم را در موضوع بیان کرده است و به‌صراحت ایشان در اطراف قاعده بدین صورت بحث کرده است: «هیچ واقعه‌ای خالی از حکم نمی‌تواند باشد و این سخن آشکار است بعد از ثبوت اینکه احکام پیرو حسن و قبح ذاتی هستند. ولی بنا بر مذهب اشعری‌ها می‌تواند خدا اصلاً نسبت به واقعه‌ای حکمی نداشته باشد و ناچار است حکم در اینجا اعم از حکم مولوی و حکم ارشادی باشد، برای این شناختن خدای بلندمرتبه خود حکم است و حکم آن حکم وجوبی است به خاطر حسن ذاتی؛ ولی وجوبش وجوب مولوی نیست و همچنین به‌طور قطع آنچه که ملازم کار حرام است حکم است، ولیکن حکم آن واجب و مستحب و غیر آن دو مکروه و مباح نیست؛ ولیکن حرمت آن ارشادی است و مقدمه واجب واجب است به وجوب ارشادی و همچنین اطاعت و فرمان بردن واجب ارشادی است» (شعرانی، بی‌تا، ص. ۲۳۵).

اشکالی که بر گفته شعرانی وارد است این است که ایشان، آنچه را که از حکم ارشادی و حکم مولوی مقسم قرار داده، آن «امر» است نه حکم؛ برای این که حکم عبارت است از ایجاد به خواهان قرار دادن دائمی آنچه را که انتزاع گرفته است و از برانگیختن و تحریک کردن و بازداشتن؛ و این سخن با حکم مولویت مناسبت دارد.

اما حکم ارشادی عبارت است از ایجاد به داعی ارشاد و از حکم ارشادی تحریک و منع گرفته نمی‌شود و از همین رو است که میدان برای مولویت در آن وجود ندارد. به‌طور کلی انشاء در تمام مورد مصداق برای داعی است که به خاطر آن ایجاد شده است پس اگر به داعی بعث ایجاد است آن برانگیختن است و اگر به داعی منع باشد آن منع است و اگر به داعی ارشاد باشد آن ارشاد است و اگر به داعی امتحان کردن باشد و یا عاجز و ناتوان کردن یا این‌ها باشد میهمان داعی‌ها خواهد بود و حکم به‌جز ایجاد به داعی، برانگیختن و منع نیست. اما امر عبارت است از صیغه آن‌چنان که بحث از آن

ایجاد می‌شود بدون ملاحظه آنچه که آن فراخوانده می‌شود. تقسیم کردن امر به امر مولوی و امر ارشادی درست است و امر مولوی آن است که به خواهان برانگیختن باشد و امر ارشادی به خواهان ارشاد باشد و همچنین سخن در مورد نهی نیز همین گونه است.

بله اگر گفته شود که واقعیت ارشاد، مشتمل است بر نوعی از التزام، بنابراین آنچه از شعرانی ذکر شد برخی از گفتار ایشان صحیح است.

همچنین مرحوم علامه شعرانی می‌فرماید: «منظور این است که هیچ واقعه‌ای نیست مگر اینکه برای حکم آن، دلیلی اعم از اماره، قطع یا اصل عملی ذکر شده باشد». ایشان می‌گوید: «ما می‌توانیم از شرع برای هر چیزی که پیرامون ما باشد دلیلی پیدا کنی.» (شعرانی، بی‌تا، ص. ۲۳۵).

فرق کلام علامه شعرانی با توجه به روایات حاکم در ادله عدم خلو واقعه عن الحکم این است که طبق بیان ایشان آنچه که ثابت می‌شود عدم خلو واقعه عن الحکم به لحاظ مقام اثبات است؛ یعنی با قطع نظر از مقام ثبوت، روایات عدم خلو واقعه عن الحکم دلالت دارد بر اینکه، ادله شرعی اعم از دلیل ظنی و قطعی و اصل عملی کامل‌اند و به نحوی هستند که ما می‌توانیم از آنها حکم هر چیزی را بیان کنیم، در حالی که از دیدگاه شهید صدر(ره) با توجه به مفاد روایات، حکم به معنای عام در هر فعل و واقعه‌ای به لحاظ مقام ثبوت وجود دارد. پس عمده فرقی که بین نظر علامه شعرانی و شهید صدر وجود دارد، فرق در مقام ثبوت و اثبات است؛ به نظر علامه شعرانی هیچ واقعه‌ای خالی از دلیل حکم نیست یعنی اثباتاً همه چیز از ادله شرعی یا اصول عملیه قابل کشف است پس کلام ایشان ناظر به مقام اثبات است بر خلاف نظر سایر علمای اصولی که ناظر به مقام ثبوت است یعنی شارع به حسب واقع و لوح محفوظ همه چیز را معین کرده و حکم آنها تأسیساً یا امضائاً، با واسطه یا بی‌واسطه مشخص شده است.

#### ۴. مقام دوم: مراتب و مراحل حکم

بررسی مقام دوم از حیث مراتب و مراحل حکم به این معناست که آیا حکم تکلیفی به تمام مراتب خودش داخل در موضوع قاعده است یا خیر؟ به عبارتی نکته دیگری که



در ذیل این قاعده باید مورد توجه قرار گیرد این است که وقتی گفته می‌شود «لکل واقعه حکم»، مقصود کدام یک از مراتب حکم است؟  
 به عبارتی یک بحث در این قاعده این است که مقصود از اینکه می‌گوییم «لکل واقعه حکم» مقصود از این حکم، اشاره به کدام مرتبه حکم دارد؟ که در مسئله سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول این است که مقصود از این حکم، مبادی حکم باشد که عبارت است از مصالح، مفسدات و ملاکات احکام؛ بلکه مقصود این است که هر فعل و واقعه‌ای را که در نظر بگیریم در متن واقع، واجد یک ملاک و مناطی از مناط احکام خمس است؛ به عبارتی هیچ واقعه‌ای نیست مگر این که یکی از ملاکات احکام خمس را دارد؛ که یا ملاک مصلحت ملزمه دارد که وجوب می‌شود یا مصلحت غیر ملزمه دارد یا مفسده ملزمه و یا مفسده غیر ملزمه و یا تساوی یا عدم ملاک طرفین؛ بنابراین مقصود از حکم در اینجا مرحله ملاک‌ها و مبانی حکم است و کاری به مرحله تنجز و فعلیت ندارد.

احتمال دوم این است که مقصود حکم است، نه صرف آن ملاکات؛ یعنی وقتی می‌گوییم «لکل واقعه حکم»، یعنی آن مجعول شارع که خود حکم باشد شمول دارد منتهی حکمی که در مرتبه انشاء باشد؛ یعنی مقصود از شمول احکام، حکم در مرحله انشاء باشد. تفاوت این احتمال با احتمال اول این است که در احتمال اول ملاک‌ها شمول داشته ولی لازم نیست حتماً آن ملاک به حکم مبدل شده باشد؛ اما در احتمال دوم حکم انشائی یعنی آنی که در نزد شارع هست و احیاناً ممکن است آن ابلاغ هم به انبیاء و اولیای الهی نشود ولی بالأخره حکمی در پیش خدا وجود دارد و بر حسب آن مصالح و مفسدات انشاء شده است؛ یعنی انشائاتی مطابق آن مصالح و مفسدات روی افعال قرار گرفته است.

احتمال سوم، فراتر از مراتب دیگر است یعنی احکامی که نه در مرتبه ملاکات و نه احکام در مرتبه انشائی در لوح محفوظ، بلکه انشائاتی که به پیامبر و ائمه ابلاغ می‌شود و به مردم ابلاغ شده است. مقصود این است که برای همه افعال مکلفین، حکمی ابلاغ شده و علی‌الاصول در دسترس قرار گرفته، حالا ممکن است به دست مکلف هم نرسیده باشد.

بنابراین مرتبه اول مصالح و مفاسد یا همان مرتبه ملاکات است و مرتبه دوم انشائات در لوح محفوظ است و مرحله سوم انشاء ابلاغ شده است.

برای توضیح مراتب حکم مقدمتا باید بگوییم که حکم شرعی دارای مراتب است و چنین نیست که فقط یک مرتبه داشته باشد چون مسلم است احکام شرعی بین عالم و جاهل مشترک است؛ یعنی افراد جاهل به حکم هم مکلف به احکام و دستورات الهی‌اند و این‌گونه نیست که احکام واقعی مختص به عالم باشد و افراد جاهل مکلف به انجام هیچ حکمی نباشند.

اشتراک احکام بین عالم و جاهل از دو طریق برهان و نقل قابل اثبات است. اشتراک احکام بین عالم و جاهل امری اجماعی است و لازمه معنای نفی تصویب در احکام شرعی است که علمای امامیه بر این نظر متفق القول هستند.

قدر متیقن در بیان این دلیل این است که چنین جعلی محال است چه از طریق دور که اکثر علمای قدیم آن را مطرح نموده‌اند و چه از طریق لغویت حکم.

از طرف دیگر می‌دانیم که استحقاق عقاب منحصر به عالم به حکم نیست و جاهل غیر مقصر مستحق عقاب نیست. از این رو حکم مرتبه‌ای دارد که همه در آن مشترک هستند و مرتبه‌ای دارد که مخصوص به افراد عالم به حکم است و در صورت مخالفت مستحق عقاب می‌باشند.

مرحوم آخوند خراسانی در کفایه الاصول و در حاشیه رسائل و نیز در فوائد الاصول برای حکم چهار مرتبه ذکر کرده است:

۱- مرتبه شأنت: یعنی هر فعلی طبیعتاً دارای استعداد ماهوی برای ترتب مصلحت و مفسده بر آن در خارج است و وجود مصلحت می‌تواند داعی بر انشاء و جوب گردد.

۲- مرتبه انشاء (ایجاد): منظور از آن مرتبه‌ای است که شارع طبق ملاک فوق‌الذکر، حکمی و جویی و یا تحریمی و یا غیره آن را انشاء کند.

۳- مرتبه فعلیت: در این مرتبه، اراده جد امر به انشاء حکم و امر ضمیمه می‌شود و در این زمان حکم واقعاً مصداق حکم و دستور می‌شود؛ ولی هنوز می‌تواند مورد علم مکلف نباشد و لذا با وجودی که حکم حقیقتاً بر مکلف ثابت است می‌تواند، در صورت مخالفت مکلف، استحقاق عقاب وجود نداشته باشد.

۴- مرتبه تنجز: منظور از این مرتبه، استحقاق عقاب در صورت مخالفت مکلف با حکم است. این مرتبه توأم با علم و یا جهل تقصیری خواهد بود. این اجمالی از مراحل چهارگانه حکم طبق نظر محقق خراسانی بود اما بر مراتب چهارگانه حکم اشکالات متعددی شده است. برای نمونه محقق اصفهانی بر تفکیک مرتبه انشاء از مرتبه فعلیت اشکال وارد نموده‌اند که حاصل آن اشکال این است که: «انشاء بدون هیچ گونه انگیزه و داعی‌ای ممکن نیست محقق شود چراکه انشاء همچون هر فعل اختیاری دیگری، ناگزیر به انگیزه‌ای صورت می‌گیرد و این انگیزه اگر بعث و زجر مکلف باشد، مرتبه سوم از حکم به آن محقق می‌شود؛ چون مرتبه سوم چیزی نیست مگر انشاء حکمی که در آن حقیقت بعث و زجر باشد» (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۳ ص. ۲۷ و ج ۴، ص. ۲۳۵).

شک در این نیست که مرحله چهارم داخل در موضع نزاع نیست زیرا آشکار است بسیاری از احکام شرعی فعلی نسبت به بیشتر از مکلفین به خاطر عدم علم به آنها احکام غیر منجز است. بنابراین جایی برای ادعای اینکه گفته شود که حادثه بدون حکم تنجیزی وجود ندارد، نیست بلکه ممکن است قائل بر این مطلب شود کسی بنا بر مبنای موجه جزئی؛ به این معنی که حکم قراردادی در بعضی از اوقات و نسبت به برخی از مکلفین ناچار است که به مرحله‌ی تنجیز و فعلیت برسد و اگر چنین باشد جعل آنها حکم بیهوده است اما اینکه بگوییم ناچاریم در هر واقعه از حکم تنجیزی و فعلی بر طریق موجه کلیه، این سخن از جمله بیاناتی است که دلیل برای آن وجود ندارد. چنانچه تردیدی وجود ندارد که مرحله سوم نیز در محل نزاع قرار ندارد زیرا بیشتر از احکام شرعی فعلی نیست از باب فعلی نبودن موضوع‌های آن احکام و به صورت جزئی و موردی، چنانچه مکلف مستطیع نباشد در این صورت و جوب حج نسبت به چنین شخصی (غیر مستطیع) فعلی نیست گرچه این حکم در وجوب حج در مرحله انشاء موجود است و این مقدار از چیزهایی که شک در آن نیست و نه شک بر آن عارض است.

پوشیده نیست این مطلب که مراد از فعلیت در اصطلاح محقق خراسانی و محقق عراقی خود انشاء است با منقح شدن برانگیختن و منع در نفس مولا؛ اما فعلیت در نزد محقق نائینی انشای چیزی است که موضوع و قیدهای آن موجود شده می‌باشد.

آنچه که ما یادآور شدیم از خروج فعلیت از محل نزاع همانا مرحله دوم است و اما فعلیت به اصطلاح اول که انشاء بر حسب اصطلاح محقق نائینی است، این فعلیت داخل در محل نزاع است بدون شک به گونه‌ای که شیخ و آخوند ادعا کرده است امکان خالی بودن حادثه از فعلیت حکم. به قول شیخ و آخوند، خالی نبودن واقعه از حکم نسبت به حکم واقعی حرف درستی است اما نه نسبت به حکم فعلی.

بلکه وقوع آن در موارد جهل به حکم قیام اماره برخلاف آن است به قول مرحوم خراسانی که چنین است اینکه حجیت قضیه چگونه است امارات زمانی که به واقع می‌رسد مؤدای خود را منجز می‌کند ولی وقتی امارات خطا و اشتباه می‌کنند عذر درست کن هستند در این صورت، در صورت خطا، اصلاً حکمی نمی‌باشد مگر همان حکم واقعی.

در حاشیه مرحوم مشکینی (۱۴۱۳ق) بر کفایه چنین آمده: «و گواه بر آنچه که ذکر شد که «عدم خلو وقایع از حکم» این سخن در مورد احکام واقعی است نه در مورد احکام فعلی» (ج ۲، ص. ۲۸). آنچه نقل شده از سید این است که خدا نسبت به برخی چیزها سکوت اختیار کرده و این سکوت از باب فراموشی نیست؛ بلکه فراموشی از اشیاء، کنایه از نرسیدن احکام به مرتبه فعلی است.

پس حکم در جایی منجز می‌گردد که دلیل به‌طور یقین و یا از طریق معتبر اقامه شود و حکم در صورتی غیر منجز می‌باشد «بلکه غیر فعلی است» که دلیل نرسیده باشد (خراسانی، ۱۴۱۷ق، ص. ۴۶۹).

اما آنچه آقای تقوی اشتهاردی (هی‌تا) می‌گویند: «پس ما قبول نداریم ممتنع بودن حادثه را از حکم؛ بلکه آنچه که ممتنع است خالی بودن حادثه از حکم واقعی است نه از حکم فعلی؛ پس خالی بودن حادثه از حکم فعلی ممتنع نخواهد بود» (ص. ۱۱۵) و همچنین در معتمد اصول چنین آمده است، این‌ها فقط نسبت به حکم واقعی است نه راجع به حکم فعلی.

با توجه به مطالب مطرح شده مشخص می‌شود که نزاع در یکی از دو مرتبه اول از مرتبه اراده و کراهت و مرتبه انشاء به داعی و جعل داعی که از آن انتزاع شده و بعث و زجر است که در این صورت بحث به این صورت می‌شود که آیا حادثه خالی از اراده و کراهت است یا خیر؟ و همچنین آیا حادثه از انشاء خالی است یا خیر؟

پس از بررسی مراتب حکم می‌توان در پاسخ این سؤال «که وقتی گفته می‌شود «لکلّ واقعۀ حکم» مقصود کدام یک از مراتب حکم است؟» بیان داشت قطعاً مقصود در این عبارت، مرتبه انشاء و جعل احکام می‌باشد یعنی با قطع نظر از وصول یا عدم وصول و همچنین با قطع نظر از اینکه این شرایط در کسی فعلیت پیدا کند یا نکند، این جعل مشترک وجود دارد.

این جعل حکم الزاماً مساوی با وصول و تنجز نیست چراکه بسیاری از این احکام حالت جعل انشائی دارند و اصلاً به هر دلیل وصول پیدا نکرده‌اند. بنابراین مرتبه اشتراک احکام، همان مرتبه انشاء است نه مرتبه ملاکات و نه حتی مرتبه اراده؛ بلکه در واقع می‌توان اظهار داشت آنچه که از روایات برداشت می‌شود تا این حد است که هر واقعه‌ای دارای حکمی است که این حکم «عند النبی و عند الامام» بوده و در صحیفه موجود است. مؤید این کلام روایاتی هستند که دال بر این مطلب هستند که «در نزد ما صحیفه‌ای است که برای تمام وقایع در آن حکمی مبسوط و محفوظ می‌باشد» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص. ۵۹). اما اینکه هر واقعه‌ای دارای حکم واقعی باشد که این حکم به دیگران نیز ابلاغ شده باشد، از این روایات استفاده نمی‌شود.

بنابراین قطعاً مقصود، مرتبه انشاء و جعل احکام می‌باشند یعنی با قطع نظر از وصول یا عدم وصول و با قطع نظر از اینکه این شرایط در کسی فعلیت پیدا کند یا نکند، این جعل مشترک وجود دارد و در واقع آنچه از روایات استفاده می‌شود این است؛ این جعل الزاماً مساوی با وصول و تنجز نیست چراکه بسیاری از این‌ها حالت جعل انشائی دارد و به هر دلیلی اصلاً وصول پیدا نکرده است.

بنابراین مرتبه اشتراک احکام، همان مرتبه انشاء است نه مرتبه ملاکات و نه حتی مرتبه لوح محفوظ، بلکه مرتبه‌ای است که به نبی و امام ابلاغ شده است و از مرتبه ملاک و مصالح و مفاسد و یا شوق و اراده عبور کرده است.

بنابراین می‌توان از مجموع روایات استفاده کرد که احکام واقعی مقصود است و این واقعیت تا مرتبه‌ای که در دست امام و معصوم است می‌باشد که قابل ابلاغ از سوی معصوم است اما روایات دلالت ندارند به اینکه همه احکام ابلاغ شده؛ چراکه از عبارت «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» این چنین استفاده می‌شود که تمام دین را در اختیار امام قرار دادیم لکن این به معنای ابلاغ تمام آن به مردم نمی‌باشد. طبق این عبارت می‌توان گفت در متن و علم امام هر واقعه‌ای دارای حکمی است اما اینکه آیا به دیگران ابلاغ شده است یا خیر، ادله دیگری می‌آید که به‌صراحت می‌گویند که برخی از موارد ابلاغ نشده‌اند.

طبق آنچه که گذشت حکم دارای چهار مرتبه‌ی اراده، انشاء، فعلیت و تنجیز است. سؤال این است که آیا می‌توان در مرتبه چهارم حکم، ادعا کرد که تمام وقایع عالم دارای حکم تنجیزی است؟ باید گفت: مرتبه چهارم یعنی مرتبه تنجیز، خارج از بحث است؛ چون مسلم است که نمی‌توان گفت تمام وقایع مورد حکم، همیشه دارای حکم تنجیزی هستند و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد؛ چون انسان‌های بسیاری جاهل می‌باشند و کسی که جاهل به حکم باشد، حکم تنجیزی ندارد؛ پس مسلم است که مقصود حکم تنجیزی نمی‌تواند باشد.

دو مرتبه سوم حکم آیا می‌توان ادعا کرد که تمام وقایع عالم دارای حکم فعلی‌اند؛ یعنی بالفعل شخص، موضوع جعل مولا قرار گرفته است؟ این هم دلیلی ندارد و بلکه می‌توان اظهار داشت که دلیل بر عدم آن نیز وجود دارد؛ چون برخی از احکام، مشروط به شروطی هستند که شروط آن هنوز محقق نشده است؛ پس نمی‌شود مقصود از عدم خلو واقعه از حکم را به «عدم واقعه» از «حکم فعلی» معنا کرد.

با رد شدن دو مرتبه تنجیز و فعلیت، دو مرتبه از حکم یعنی مرتبه انشاء و اراده باقی می‌ماند. انشایی که مد نظر است؛ انشاء به داعی جعل داعی است نه انشایی که مرحوم آخوند قائل‌اند که بعث و زجر در آن نباشد.

پس با توجه به مطالب مطرح شده مشخص می‌شود که نزاع در یکی از دو مرتبه اول از مراتب اراده و کراهت و مرتبه انشاء است که در این صورت بحث به این صورت می‌شود که آیا حادثه، خالی از اراده و کراهت است و یا خالی از انشاء و جعل؟

بنابراین با توجه به مرتبه اشتراک احکام که همان مرتبه انشاء است، نه مرتبه ملاکات و نه حتی مرتبه لوح محفوظ مد نظر نیست؛ بلکه مرتبه‌ای است که به نبی و امام ابلاغ شده است و از مرتبه ملاک، مصالح و مفساد و یا شوق و اراده عبور کرده است. می‌توان اظهار داشت قطعاً مقصود، مرتبه انشاء و جعل احکام می‌باشد یعنی با قطع نظر از وصول یا عدم وصول و با قطع نظر از اینکه این شرایط در کسی فعلیت پیدا کند یا نکند، این جعل مشترک وجود دارد و در واقع آنچه از روایات استفاده می‌شود این است؛ این جعل الزاماً مساوی با وصول و تنجز نیست.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از مباحث آمده می‌توان نتیجه گرفت که فقه، تابع شریعت است، از این رو قلمرو فقه و یا احکام، قلمرو شریعت است. به همان اندازه که شریعت در زندگی انسان ورود پیدا کرده و به مرزبندی و قانون‌گذاری پرداخته، فقه نیز ناچار به ورود در ابعاد مختلف زندگی و اظهار نظر است.

بنابراین یکی از پیش‌فرض‌های ما در گستردگی قلمرو احکام دین در تنظیم حیات انسان، استناد به قاعده اصولی «الکل واقعه حکم» است؛ حکم در نگاه مشهور علماء، شمول حکم نسبت به احکام خمس از جمله اباحه است.

در مراتب حکم مقصود از حکم در عبارت «الکل واقعه حکم» مرتبه انشاء و جعل احکام می‌باشد؛ یعنی با قطع نظر از وصول یا عدم وصول و با قطع نظر از اینکه این شرایط در کسی فعلیت پیدا کند یا نکند، این جعل مشترک وجود دارد.

از مفاد مستندات ارائه شده می‌توان این گونه برداشت کرد که قلمرو احکام دین با توجه به «الکل واقعه حکم»، همه حوادث و وقایع فی‌الواقع دارای حکم، جعل و انشاء واقعی هستند که این حکم واقعی شامل همه وقایع و برای تمام مکلفین می‌باشد. به عبارتی حکم واقعی وجود دارد و این حکم واقعی، مشترک بین عالم و جاهل است به‌گونه‌ای که این قلمرو احکام دین کلیه شئون زندگی و حیات فردی و اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را در برمی‌گیرد.

### کتابنامه

قرآن کریم.

- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب. بیروت: دار صادر.
- استرآبادی، محمد امین (۱۴۲۶ق). الفوائد المدنیة. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- آشتیانی، محمد حسن (۱۴۰۴ق). بحر الفرائد فی شرح الفرائد. قم: کتابخانه آیة الله نجفی.
- اصفهانى، محمد حسین (۱۳۶۳). الفصول الغرویة فی الاصول الفقهية. قم: دار احیاء العلوم الاسلامیة.
- اصفهانى، محمد حسین (۱۳۷۴ق). نهاية الدراية فی شرح الكفاية. قم: سيد الشهداء(ع).
- اصفهانى، محمد حسین (۱۴۰۹ق). بحوث فی الاصول. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- اصفهانى، حسن (۱۴۱۷ق). الهدایه فی الاصول الفقه. قم: موسسه صاحب الامر.
- اصفهانى، محمد تقی (بی تا). هدايه المسترشدين. قم: موسسه آل البيت(ع).
- اصفهانى، محمد رضا (۱۴۱۳ق). وقایه الاذهان. قم: موسسه آل البيت(ع).
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۶ق). فرائد الاصول. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسين.
- انصاری، مرتضی (۱۴۲۵ق). مطارح الانظار. قم: موسسه آل البيت(ع).
- ایراندوست، محمد حسین (۱۳۷۸). قلمرو دخالت دین در عرصه امور اجتماعی و سیاسی از دیدگاه امام خمینی(ره). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
- بحرانی، یوسف (بی تا). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة. قم: کتابخانه الکترونیکی فقاہت.
- بروجردی، محمد تقی (بی تا). نهایه الافکار. بی جا: بی نا.
- تبریزی، موسی (بی تا). اوثق الوسائل فی شرح الرسائل، قم: کتابخانه الکترونیکی فقاہت.
- تقوی اشتہاردی، محمد (بی تا). تنقیح الاصول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام(ره).
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۲). شریعت در آیینه معرفت. قم: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- حائری یزدی، عبدالکریم (۱۴۱۸ق). درر الفوائد. قم: نشر اسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعه. قم: موسسه آل البيت(ع).
- حسینی شاهرودی، محمود (۱۳۸۵). نتائج الأفكار فی الاصول. قم: آل مرتضی(ع).
- خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق). کفایه الاصول. قم: موسسه آل البيت(ع).



- خراسانی، محمد کاظم (۱۴۱۷ق). درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد. قم: مؤسسه الطبع والنشر.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۷۸). صحیفه امام خمینی. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی (ره).
- خمینی، سید روح الله (۱۳۷۹). کتاب البیع. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی (ره).
- خمینی، سید روح الله (۱۳۸۲). تهذیب الاصول. قم: ناشر اسماعیلیان.
- خمینی، سید روح الله (۱۴۱۵ق). مناهج الوصول الی علم الاصول. قم: مؤسسه النشر للآثار.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۸). أجود التقريرات. قم: کتابفروشی مصطفوی.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۷ق). مصباح الاصول. قم: کتابفروشی داوری
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن. بیروت: دار الشامیة.
- رشتی، میرزا حبیب الله (بی تا). بدائع الأفكار. ناشر: مؤسسه آل البيت (ع).
- روحانی، سید محمد (۱۴۱۶ق). منتقى الاصول. قم: الهادی.
- سبحانی، جعفر (بی تا). تهذیب الاصول. قم: دار الفکر.
- شهید ثانی، زین الدین (بی تا). تمهید القواعد. قم: ناشر مکتب الاعلام الإسلامی.
- شهید ثانی، زین الدین (۱۴۱۹ق). الروضه البهیة فی شرح اللمعة. بیروت: دارالعالم الاسلامی.
- صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۸ق). دروس فی علم الاصول. قم: طبع انتشارات اسلامی.
- علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۱). فقه و عقل. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- عمید، حسن (۱۳۶۲). فرهنگ لغات فارسی. تهران: انتشارات امیر کبیر
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۰ق). معتمد الاصول. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- کلینی، ابو جعفر (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- مشکینی، ابو الحسن (۱۴۱۳ق). حاشیة مشکینی علی الکفایة. قم: انتشارات لقمان.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸ق). انوار الاصول. قم: مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع).
- نائینی، محمد حسین (۱۳۷۶). فوائد الاصول. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الاصول. قم: مؤسسه دائرالمعارف فقه الاسلامی.